۱۴

# رَدّیه

## صلح امام حسن علیه‌السلام؛ ضرورت راهبردی یا کناره‌گیری اختیاری؟

مرکز مطالعات و پاسخ‌گویی به شبهات
(حوزه‌های علمیه)

شبهه‌شناسی | گفتمان‌سازی و پاسخ‌گویی

ضمیمه ماهنامه شبهات
shobhe.pasokh.org

# فهرست


۵ مقدمه

۷ چکیده

۹ مقدمه

۱۳ بخش اول: تحلیل صلح امام حسن ﷺ «حقایق عینی تاریخی» و «تحلیل کلامی-راهبردی گفتمان اصیل اسلامی»

۱۹ بخش دوم: نقد تقلیل مسئله به «تقدم مصالح مردم بر حفظ قدرت»

۲۵ بخش سوم: تفکیک میان «مصلحت دین» و «مصلحت رفاهی»

۳۹ بخش چهارم: تفکیک ناپذیری ولایت باطنی و امامت ظاهری و نقد سکولاریزه‌کردن سیره معصوم

۴۷ بخش پنجم: پیامدهای سیاسی روزآمد و نقد تطبیق ناروای سیره با منازعات معاصر

# مقدمه

واقعه صلح امام حسن مجتبی علیه‌السلام با معاویه، همواره یکی از چالش‌برانگیزترین مباحث کلام سیاسی و تاریخ تشیع بوده است.

در این شماره از "ردّیه" با عنوان «صلح امام حسن علیه‌السلام؛ ضرورت راهبردی یا کناره‌گیری اختیاری؟» با رویکردی تحلیلی-انتقادی، قرائت کناره‌گیری داوطلبانه را نقد کرده و آن را به دلیل تقلیل انگیزه امام به رفاه مقطعی، نادیده گرفتن اضطرار مطلق و تحمیل مفاهیم لیبرال-دموکراتیک بر سیره معصوم ناروا می‌داند. در مقابل، صلح امام حسن علیه‌السلام به‌عنوان «نرمش قهرمانانه» و تدبیری راهبردی برای حفظ دین، بقای تشیع و صیانت از جریان حق تفسیر می‌شود.

"ردّیه" پاسخی به شبهات بنیادین، اساسی و پایه‌ای است؛ شبهاتی که سبب ایجاد شک و تردید در مبانی و بنیادهای اعتقادی، باورهای مهم و تأثیرگذار دینی شده و ذهن و عاطفه مخاطبان را با چالش روبرو می‌کند.

بر خود لازم می‌دانیم از زحمات جناب حجت الاسلام

والمسلمین محمد ملک‌زاده[۱] جهت نگارش و آقای دکتر علی مجتبی‌زاده به جهت بازبینی و اصلاح تشکر نماییم.

مرکز مطالعات و پاسخگویی به شبهات

حوزه‌های علمیه

۱. عضو هیئت علمی پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

# چکیده

واقعه صلح امام حسن مجتبی علیه‌السلام و واگذاری اداره حکومت به معاویه، همواره یکی از مباحث بنیادین و در عین حال چالش‌برانگیز در کلام و تاریخ سیاسی شیعه بوده است. اخیراً در تحلیلی با عنوان «چالش کناره‌گیری از قدرت در کلام شیعه و اهل‌سنت»، مدعی شده‌اند که این اقدام امام علیه‌السلام، نه صرفاً یک صلح فقهی یا ناشی از اضطرار و اجبار مطلق، بلکه کناره‌گیری اختیاری و داوطلبانه از قدرت ظاهری با هدف جلوگیری از خون‌ریزی و کاهش هزینه‌های جامعه بوده و الگویی ماندگار از «تقدم مصالح مردم بر حفظ قدرت» را در تاریخ اسلام به یادگار گذاشته است.

این قرائت از صلح امام حسن مجتبی علیه‌السلام، از منظر تاریخی و روش‌شناختی با چالش‌ها و نقدهای جدی روبه‌روست؛ زیرا این دیدگاه با مواردی چون تقلیل

انگیزه امام معصوم علیه‌السلام به ترجیح آسایش مقطعی و زودگذر جامعه، نادیده گرفتن بستر عینی «اضطرار مطلق» و خیانت ساختاری سپاه کوفه، تحمیل مفاهیم برآمده از لیبرال‌دموکراسی مدرن (نظیر قرارداد اجتماعی) بر رفتار معصوم، و تفکیک تصنعی میان «مصلحت دین و جامعه دینی» و «مصلحت ظاهری مردم» همراه است. چنین رویکردی در تعارض بنیادین با گفتمان اصیل شیعی قرار دارد؛ گفتمانی که صلح امام حسن علیه‌السلام را نه کناره‌گیری اختیاری برای رفاه عمومی، ـ بلکه به تعبیر رهبر شهید انقلاب ـ «پرشکوه‌ترین نرمش قهرمانانه تاریخ» در جهت صیانت از اصل اسلام و بقای تشیع در برابر نفاق اموی تبیین می‌کند.

با توجه به پیامدهای سیاسی این قرائت که در منازعات معاصر ممکن است به توجیه سازشکاری و بسترسازی تسلیم در برابر فشارهای بین‌المللی تعبیر شود، این شماره از ردّیه بر آن است تا با رویکردی تحلیلی-انتقادی و بر پایه اسناد تاریخی و مبانی کلامی-سیاسی شیعه، به بررسی تفصیلی اظهارات و شبهات مطرح‌شده پرداخته و تعارضات بنیادین آن را با آموزه‌های اصیل امامت و ولایت آشکار سازد.

# پیش‌سخن

تاریخ حیات سیاسی ائمه معصومین علیهم‌السلام پیوسته از مجاری اصلی تکوین اندیشه و فقه سیاسی شیعه بوده است. در این میان، واقعه صلح امام حسن مجتبی علیه‌السلام با معاویة بن ابی‌سفیان در سال ۴۱ هجری، یکی از پیچیده‌ترین و مناقشه‌برانگیزترین مقاطع تاریخی و کلامی به شمار می‌رود. نوع مواجهه با این رخداد، همواره دوگانه بنیادین «جهاد و قیام» در برابر «صلح و قعود» را در کانون مباحثات عالمان، مورخان و متفکران اسلامی قرار داده است.

در دهه‌های اخیر، به‌ویژه هم‌زمان با تکامل گفتمان «اسلام اصیل و انقلابی» به رهبری امام خمینی رحمه‌الله‌علیه و تبیین‌های منظومه‌وار اندیشمندانی چون علامه طباطبایی، شهید مطهری و امام خامنه ای شهید، صلح امام حسن علیه‌السلام نه به‌عنوان یک رفتار انفعالی، انزواطلبی

یا چشم‌پوشی اختیاری از حکومت، بلکه به‌مثابه یک «نرمش قهرمانانه تاریخی» و یک تدبیر اضطراریِ هوشمندانه برای حفظ هسته اصلی اسلام و مذهب تشیع بازخوانی شد. از این منظر، سیره امام مجتبی علیه‌السلام و امام حسین علیه‌السلام دو جلوه از یک حقیقت واحد و در امتدادِ یک هدف راهبردی بر مبنای اصل «انسان ۲۵۰ ساله» تلقی می‌گردد.

با این حال، در سال‌های اخیر خوانش‌هایی دیگر از سیره سیاسی اهل‌بیت علیهم‌السلام ارائه شده که با بهره‌گیری از ادبیات علوم سیاسی مدرن، به بازتفسیر افعال ائمه علیهم‌السلام می‌پردازند. یکی از نمونه‌های بارز این رویکرد، سخنان اخیر محمد سروش محلاتی تحت عنوان «چالش کناره‌گیری از قدرت در کلام شیعه و اهل‌سنت» است.[۱]

وی با طرح این مدعا که کناره‌گیری امام حسن علیه‌السلام نه از روی اضطرار و فقدان شرایط مقاومت، بلکه ناشی از «انتخاب آگاهانه و ترجیح اختیاری جان و آرامش مردم بر حفظ جایگاه سیاسی» بوده است، این واقعه را نماد «تقدم مصالح مردم بر حفظ قدرت» و الگویی

۱. https://fa.shafaqna.com/news/۲۳۲۰۰۹۶/

برای کناره‌گیری داوطلبانه از حاکمیت در شرایط بروز هزینه‌های اجتماعی معرفی می‌کند.

این رویکرد، علاوه بر پیامدهای کلامی در باب شئون و وظایف امام معصوم علیه‌السلام، کارکردهای انضمامی و سیاسیِ مستقیم در دوران معاصر به همراه دارد؛ زیرا می‌تواند در معادلات جاریِ جهان اسلام و مقاومت در برابر استکبار، زمینه‌ساز تجویز سازش و انفعال در هنگام مواجهه با فشارهای خارجی و هزینه‌های مقاومت تلقی شود.

تحلیل مجموع سخنان آقای سروش محلاتی نشان می‌دهد که در پس این صورت‌بندی، خلط‌هایی بنیادین میان «مصلحت دین» و «مصلحت رفاهی-مقطعی مردم»، «اضطرار تحمیلی» و «کناره‌گیری اختیاری»، و نیز تصویر نادرست از مفهوم قدرت در اندیشه امام معصوم علیه‌السلام صورت گرفته است. از این رو در این پژوهش به بررسی تحلیلی-انتقادی دعاوی مطرح‌شده بر پایه مبانی نقلی، تاریخی و منظومه فکری مکتب اهل بیت علیهم‌السلام می‌پردازیم و پاسخ پرسش‌های زیر را پی خواهیم گرفت:

۱. آیا داده‌های قطعی تاریخی، دلالت بر امکان بقا

و ادامه مقاومت امام علیه‌السلام داشتند یا جامعه اسلامی آن عصر با بحران نفاق، فروپاشی ساختاری و خیانت همه‌جانبه روبه‌رو بود؟

۲. آیا انگیزه بنیادین امام حسن علیه‌السلام صیانت از رفاه و آرامش ظاهری مردم بود یا حفظ کیان اسلام ناب و کادر اصلی شیعه؟

۳. اطلاق تعابیری چون «ترجیح مصالح مردم بر بقای در قدرت» تا چه اندازه با مبانی کلام شیعه در باب فلسفه ولایت و جایگاه حکومت سازگار است؟

پژوهش حاضر تلاش دارد ذیل چند بخش با اتکا به نصوص معتبر تاریخی و تبیین‌های اصیل اندیشه سیاسی شیعه، پاسخی مستدل، منطقی و جامع به این شبهات ارائه نماید.

# بخش اول: تحلیل صلح امام حسن علیه‌السلام

## «حقایق عینی تاریخی» و «تحلیل کلامی-راهبردی گفتمان اصیل اسلامی»

یکی از کلیدی‌ترین نقاط تعارض در سخنان آقای سروش محلاتی با مبانی کلامی و تاریخی گفتمان اصیل اسلامی، چگونگی توصیف ماهیت صلح امام حسن علیه‌السلام و کیفیت اتخاذ این تصمیم توسط حضرت است. در سخنان وی ادعا شده است که «هیچ فشار مستقیمی وجود نداشت که امام حسن علیه‌السلام را ملزم کند مرکز خلافت را ترک کند» و «امکان ادامه مقاومت به‌طور کامل از میان نرفته بود»، از این رو، این اقدام یک کناره‌گیری با اختیار، آگاهانه و صرفاً برای کاهش هزینه‌های جامعه بوده است.

این مدعا از دو منظر «حقایق عینی تاریخی» و «تحلیل کلامی-راهبردی گفتمان اصیل اسلامی» مورد نقد و بررسی تفصیلی قرار می‌گیرد.

## ۱. تحلیل موقعیت تاریخی؛ فروپاشی ساختاری و تحمیل صلح

از دیدگاه مکتب اصیل تشیع -که یکی از دقیق‌ترین تبیین‌های آن در کتاب مرجع «صلح امام حسن علیه‌السلام؛ پرشکوه‌ترین نرمش قهرمانانه تاریخ» (نوشته شیخ راضی آل‌یاسین، با ترجمه و حواشی امام خامنه ای شهید) ارائه شده است - صلح امام حسن علیه‌السلام هرگز یک «انتخاب» میان دو گزینه هم‌سطحِ «ادامه حکومت/جنگ» یا «دست کشیدن از قدرت/صلح» نبود، بلکه مصداق کامل یک «صلح تحمیلی» و «اضطرار مطلق» ناشی از شرایط عینی جامعه آن روز بود.

شواهد قطعی تاریخی نشان می‌دهند که جبهه امام علیه‌السلام نه دچار یک سستی مقطعی، بلکه مبتلا به فروپاشی کامل ساختاری، امنیتی و نظامی شده بود. از جمله این شواهد عبارتند از:

**خیانت فرماندهان ارشد:** عبیدالله بن عباس فرمانده ارشد سپاه امام به همراه ۱۲ هزار نفر از بدنه اصلی لشکریان، با دریافت رشوه و وعده‌های اموی به اردوگاه معاویه پیوست.[۱] این رخداد، نه تنها نیروی

۱. ابن جزری، الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۴۰۴–۴۰۵.

رزمی را منهدم کرد، بلکه روحیه مابقی سپاه را به‌شدت در هم شکست.

**نفوذ ستون پنجم و منافقان:** بدنه سپاه کوفه متشکل از گروه‌های ناهمگون (خوارج، صاحبان غنایم، افراد خسته از جنگ‌های صفین و نهروان، و دنیاطلبان) بود. جاسوسان معاویه با پخش شایعات و توزیع پول، شیرازه نظم نظامی را کاملاً از میان بردند.

نامه سران کوفه به معاویه: رؤسای قبایل کوفه در نامه‌های مخفیانه به معاویه متعهد شدند که یا امام حسن علیه‌السلام را دست‌بسته به او تحویل دهند و یا حضرت را غافلگیرانه به قتل برسانند.

**سوءقصد به جان امام در ساباط مدائن:** بحران تا جایی پیش رفت که عناصر خوارج و نفوذی‌ها به خیمه امام علیه‌السلام حمله کرده، سجاده از زیر پای حضرت کشیدند و با خنجر به ران مبارک ایشان ضربه زدند؛ واقعه‌ای که منجر به جراحت شدید و بستری شدن امام در مدائن گردید.[1]

با توجه به این داده‌های قطعی تاریخی، ادعای این‌که «فشار مستقیمی بر امام نبود و امکان مقاومت

۱. شیخ مفید، الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ج ۲، ص ۱۳.

وجود داشت»، نادیده گرفتن حقیقتِ تلخ فروپاشی لشکری است که فرمانده‌اش حتی در میان خیمه خود نیز امنیت جانی نداشت. اگر امام حسن علیه‌السلام در آن وضعیت به جنگ ادامه می‌داد، دو حالت بیشتر متصور نبود:

**احتمال اول؛** دستگیری و اسارت امام: معاویه حضرت را زنده دستگیر می‌کرد و سپس با منت و ظاهرسازی ایشان را می‌بخشود؛ در این صورت، قداست و هیمنه امامت برای همیشه در تاریخ شکسته می‌شد و معاویه به عنوان فاتحِ مقتدر تثبیت می‌گردید.

**احتمال دوم؛** شهادت بی‌اثر و مکتوم: امام و معدود یاران مخلصشان (مانند حجر بن عدی و قیس بن سعد) کشته می‌شدند، و دستگاه تبلیغاتی بنی‌امیه با تحریف واقعیت، کشته‌شدن امام را به گردن خوارج یا نزاع‌های داخلی کوفه می‌انداخت. در نتیجه، هم جان امام و اصحاب نخبه‌ای که شالوده تشیع بودند از دست می‌رفت و هم هیچ پیام بیدارگرانه‌ای (برخلاف عاشورا) به تاریخ منتقل نمی‌شد.

بنابراین، جنگیدن در شرایط ساباط مدائن، «شهادت حماسه‌ساز» (مانند کربلا) نبود، بلکه یک

انتحار سیاسی-نظامی بود که نتیجه‌ای جز کشتار کامل هسته مرکزی شیعه و محو نام اهل‌بیت علیهم‌السلام نداشت.

## ۲. «نرمش قهرمانانه» یا «کناره‌گیری خودخواسته»؟

تصویرسازیِ سخنان مورد نقد، امام حسن علیه‌السلام را حاکمی نشان می‌دهد که برای «جلوگیری از خون‌ریزی مردم» با طیب خاطر و تصمیم شخصی از قدرت کناره گرفته است. اما واقعیت این است که:

**اولاً؛** امام حسن علیه‌السلام از قدرت «کناره‌گیری» نکرد، بلکه قدرت از ایشان «غصب» شد. تعبیر «کناره‌گیری داوطلبانه» به‌نوعی تطهیر فضا و مشروعیت‌بخشی به غصب معاویه را به همراه دارد.

**ثانیاً؛** اقدام امام نه از سر سازش، بلکه یک «تدبیر کاملاً تهاجمی و نرمش قهرمانانه» بود. حضرت با امضای صلح‌نامه و گنجاندن شروط مهمی (از جمله عدم تعیین جانشین توسط معاویه، دشنام ندادن به علی علیه‌السلام، و تأمین امنیت شیعیان)، معاویه را در یک تنگنای حقوقی و اخلاقی قرار دادند. وقتی معاویه بعدها پیمان‌شکنی کرد و شروط را زیر پا گذاشت، چهره واقعی نفاق اموی برای امت اسلام افشا شد و زمینه فکری و سیاسی برای قیام عاشورا فراهم گردید.

بنابراین، باید گفت صلح امام حسن علیه‌السلام نه حاصل یک تحلیلِ رفاه‌شناسانه برای «کاهش هزینه‌های مردم» در شرایطِ وجودِ حق انتخاب، بلکه یک «اضطرار مطلقِ ناشی از خیانت امت و فروپاشی نظامی» بود. امام علیه‌السلام با شجاعتی بالاتر از جنگیدن، جام زهر صلح تحمیلی را نوشید تا با حفظ جان معدود شیعیان مخلص، اصل «مکتب تشیع» و «حقانیت اهل‌بیت» را برای آینده تاریخ زنده نگه دارد. اطلاق تعابیری چون «کناره‌گیری با اختیار خود» از سوی آقای سروش محلاتی، شرایط و حقایق تاریخی و واقعیتِ تلخِ اضطرار و خیانت کوفیان را نادیده انگاشته و صلح را به یک الگوی ساده‌انگارانه «دست کشیدن اختیاری از حکومت» تقلیل می‌دهد.

# بخش دوم: نقد تقلیل مسئله به «تقدم مصالح مردم بر حفظ قدرت»

یکی دیگر از محورهای بنیادین و مناقشه‌برانگیز در ادبیات آقای سروش محلاتی، نحوه صورت‌بندیِ غایت امام معصوم علیه‌السلام و ایجاد یک دوگانه فرضی میان «حفظ جایگاه سیاسی یا قدرت حاکم» و «جان و آرامش مردم» است. وی در مواضع متعددی تأکید می‌کند که امام حسن علیه‌السلام «برای حفظ جایگاه سیاسی خود، جان و آرامش مردم را قربانی نکرد» و با ارائه این رفتار، الگویی ماندگار از «تقدم مصالح مردم بر حفظ قدرت» بر جای گذاشت.

این تحلیل از چند منظر اساسی دچار خطای معرفتی و روش‌شناختی است:

### ۱. توهم اصالت قدرت نزد معصوم

نخستین نقد مبنایی به گزاره یادشده آن است

که در اندیشه کلامی امامیه، قدرت سیاسی و کرسی خلافت برای امام معصوم علیه‌السلام فاقد هرگونه «اصالت ذاتی»، «دلبستگی شخصی» یا «منفعت فردی» است که حاکم بخواهد میان «آن» و «جان و رفاه مردم» دست به تزاحم و انتخاب بزند. حکومت در نگاه اولیای الهی صرفاً ابزاری برای «اقامه حق»، «ابطال باطل»، «تحقق عدالت» و «بسط توحید» است. چنان‌که امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام در کلام مشهور خود خطاب به ابن‌عباس می‌فرمایند:

«وَاللّهِ لَهِيَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ إِمْرَتِكُمْ إِلَّا أَنْ أُقِيمَ حَقّاً أَوْ أَدْفَعَ بَاطِلًا» (به خدا سوگند، این لنگه کفش کهنه و بی‌ارزش نزد من محبوب‌تر از حکومت بر شماست، مگر آنکه حقی را برپا دارم یا باطلی را براندازم / نهج‌البلاغه، خطبه ۳۳).

بنابراین، فرضِ اینکه امامی چون حسن بن علی علیه‌السلام ممکن بود حتی برای لحظه‌ای در معرض وسوسه «حفظ جایگاه سیاسی خود به قیمت فدا کردن جان مردم» قرار گیرد و سپس با «ایثار و اخلاص» از این جایگاه چشم بپوشد، با مبانی قطعی کلام شیعه در خصوص عصمت تامّ و طهارت نفسانی امام در تعارض است. قدرت برای امام، فی‌نفسه ارزشی ندارد که «ترک

آن» نیازمند موازنه‌ای از نوع موازنه میان منافع شخصیِ حاکم و مصالح عمومی شهروندان باشد.

## ۲. تحمیل پارادایم لیبرال-دموکراسی بر سیره معصوم

صورت‌بندی آقای سروش محلاتی مبنی بر «تقدم خواست و آسایش مردم بر اصرار حاکم به بقاء قدرت»، آشکارا تحت تأثیر ادبیات فلسفه سیاسی مدرن و نظریه‌های «قرارداد اجتماعی» و دموکراسی‌های لیبرال غربی است. در اندیشه مدرن، حاکم و جامعه دو طرفِ یک قراردادِ توزیعِ قدرت و رفاه هستند که در آن، حفظ جان و رفاه مادی شهروندان بالاترین مصلحت شمرده می‌شود و مشروعیت حکومت صرفاً تا زمان تأمین این رفاه دوام دارد. اما در نظام امامت و ولایتِ شیعی، امامت، عهد و نصب الهی است. امامت منصبی نیست که امام بنا به قرارداد یا سلیقه مقطعی از آن استعفا دهد یا آن را واگذار کند؛ بلکه تکلیفی الهی برای هدایت و ولایت است که در صورت فقدان شرایط (عدم بسط ید)، به دایره عدم امکان اجرا تنزل می‌یابد، نه اینکه حاکم بر اساس ترجیحات سکولار از آن کناره بگیرد.

بنابراین برخلاف نگاه لیبرال که در آن، غایت دولت صِرف امنیت و رفاه مادی است؛ در اندیشه اسلامی،

مأموریت اصلی امام معصوم «اقامه دین و سعادت اخروی و دنیوی توأمان» است. لذا تبیین تصمیم امام حسن علیه‌السلام با واژگان و دوگانه‌های سیاست مدرن («پرهیز از قربانی کردن مردم برای میز قدرت»)، نوعی این‌همانی‌انگاریِ غیرعلمی میان مفاهیم اصیل اسلامی و دموکراسی‌های غربی است.

## ۳. واقعیت تاریخی پس از صلح؛ نقض فرضیه «دستیابی به آرامش و امنیت»

گزاره دیگر این سخنان آن است که امام برای «حفظ آرامش و کاهش هزینه‌های مردم» از قدرت کناره‌گیری کردند. با این حال، شواهد تاریخی گواهی می‌دهند که این اقدام هرگز به «آرامش، رفاه و امنیت واقعی» برای جامعه اسلامی ـ به‌ویژه جامعه شیعی ـ منجر نشد، بلکه آغازگر تاریک‌ترین دوران استبداد و اختناق اموی بود. معاویه بلافاصله پس از تسلط بر کوفه در خطبه معروف نخیله اعلام کرد: «من با شما برای نماز و روزه نجنگیدم، بلکه جنگیدم تا بر شما حکومت کنم؛ و هر شرطی که با حسن بن علی بستم زیر پای من است».[۱]

پس از صلح، دوران حکومت نظامی زیاد بن ابیه در کوفه و بصره آغاز شد؛ حجربن عدی، رشید هجری،

۱. ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص۴۵.

میثم تمار و عمرو بن حمق خزاعی‌ها به فجیع‌ترین شکل شکنجه و اعدام شدند، نام شیعیان از دیوان بیت‌المال حذف شد و بدعت سبّ و لعن علنی امیرالمؤمنین علیه‌السلام بر منابر نهادینه گردید.

از این‌رو بدیهی است که امام حسن علیه‌السلام هرگز دچار این خطای محاسباتی نبودند که تصور کنند با واگذاری حکومت به معاویه، مردم به «آرامش و رفاه پایدار» می‌رسند؛ بلکه تصمیم امام تنها و تنها ناشی از «تکلیف قطعی حفظ بقای اصل تشیع و شاکله اسلام» در برابر خطر نابودی کامل بود، نه ایجاد رفاهِ خیالی در سایه حکومت طغیان‌گر اموی.

## ۴. انگیزه اصلی صلح؛ «مصلحت صیانت از اسلام ناب»

با توجه به توضیحات پیشین، بر خلاف این ادعا که انگیزه امام ترجیح منافع عمومی بر قدرت بود، واقعیت تاریخی نشان داد که ملاک حضرت، «مصلحت بقای دین» بود. اگر امام حسن علیه‌السلام می‌جنگید، با توجه به توطئه‌ها، بنی‌امیه نه‌تنها جان امام بلکه گفتمان علوی را برای همیشه در تاریخ تحریف و محو می‌کردند و با کشته شدن اندک شیعیان راستین، چراغ هدایت برای همیشه خاموش می‌شد. امام خمینی(رض ه) با

بیانی دقیق و استوار، ماهیت این اقدام را تبیین کرده و می‌فرمایند:

«امام حسن علیه‌السلام می‌خواست این معنا را بفهماند که اینها مَفْسدند، اینها شایسته برای خلافت نیستند؛ و آن صلحی که کرد، صلحِ تحمیلی بود... امام حسن، قضیه جعل حکومت معاویه را در واقع با آن صلحی که کرد، کوبید.»[۱].

بنابراین، صلح امام مجتبی علیه‌السلام نه کناره‌گیری از سر گریز از تنش، بلکه یک جراحیِ استراتژیک برای حفظ شریان حیات تشیع بود. از سوی دیگر، تقلیلِ علت صلح به «تقدم آرامش مقطعی مردم»، هم با حقیقتِ تلخِ جنایات معاویه پس از صلح در تعارض است و هم شأن امامت را از سطح یک رسالت الهی و هدایتی، به یک بده‌بستانِ سیاسیِ مدرن تنزل می‌دهد. انگیزه امام مجتبی علیه‌السلام، «صیانت از کلیت اسلام ناب» در بن‌بستِ تاریخیِ ناشی از بی‌بصیرتی خواص و خیانت لشکریان بود.

۱. صحیفه امام، ج ۲، ص ۳۷۱.

# بخش سوم: تفکیک میان «مصلحت دین» و «مصلحت رفاهی»

در تحلیل صلح امام حسن مجتبی علیه‌السلام، یکی از نقاط اساسی اختلاف آن است که غایت این اقدام چگونه تعریف شود. در سخنان مورد نقد، هدف اصلی صلح، جلوگیری از خون‌ریزی، کاهش هزینه‌های اجتماعی و ترجیح آرامش و رفاه عمومی بر ادامه درگیری معرفی شده است. این مؤلفه‌ها در منطق اسلامی بی‌اهمیت نیستند؛ حفظ جان انسان‌ها، جلوگیری از فتنه و کاهش خسارت‌های اجتماعی از مقاصد مهم شریعت‌اند. بااین‌حال، پرسش بنیادین آن است که آیا این امور، غایت نهایی و مستقل صلح امام حسن علیه‌السلام بودند یا اینکه در چارچوب هدفی برتر، یعنی مصلحت حفظ دین، حقیقت امامت و امکان تداوم جریان حق، معنا پیدا می‌کردند؟

پاسخ آن است که صلح امام حسن علیه‌السلام را نمی‌توان

به یک تصمیم عادی، صرفاً برای کاهش رنج و تأمین آرامش عمومی فروکاست. این اقدام در درجه نخست تدبیری برای حفظ حقیقت دین و جلوگیری از نابودی کامل جبهه حق بود. آرامش و حفظ جان مردم، هرچند در این تصمیم نقش داشت، اما در سلسله‌مراتب اهداف، ذیل مصلحتی برتر قرار می‌گرفت.

## جایگاه حفظ جان و آرامش در شریعت اسلامی

مکتب شیعه هرگز اصل حفظ جان مردم یا پرهیز از خون‌ریزی بی‌ضابطه را نادیده نمی‌گیرد. در فقه و اخلاق اسلامی، جان انسان حرمت دارد و حکومت اسلامی نمی‌تواند بدون دلیل شرعی مردم را وارد جنگ یا معرض خطر کند. قرآن کریم نیز بر حرمت قتل نفس تأکید کرده و از فساد و تجاوز نهی می‌کند. بر این اساس، تصمیم امام حسن علیه‌السلام فاقد ملاحظه جان انسان‌ها نبود. آن حضرت به پیامدهای ادامه جنگ، میزان توانایی سپاه، احتمال کشته شدن نیروهای مؤمن و خطر از میان رفتن هسته اصلی یاران خود توجه داشت. اما نکته مهم آن است که این ملاحظات را نباید با مفهوم «رفاه عمومی» در ادبیات دولت مدرن یکی دانست. در منطق امامت، جان انسان ارزشمند است؛ زیرا انسان حامل کرامت الهی و زمینه‌مند هدایت است. امنیت

و آرامش مهم است؛ زیرا بستر عبادت، عدالت و رشد معنوی جامعه را فراهم می‌کند. جلوگیری از جنگ مطلوب است؛ مگر آنکه ترک مقاومت به نابودی دین، تثبیت ظلم یا از بین رفتن امکان هدایت بینجامد. بنابراین، حفظ دماء در منظومه اسلامی، اصل مطلق و بی‌قیدوشرط نیست؛ بلکه با هدف آن سنجیده می‌شود.

## تفاوت «مصلحت مردم» با «مصلحت دین»

یکی از ابهام‌های مهم در تحلیل مورد نقد، کاربرد تعبیر «مصلحت مردم» بدون تفکیک سطوح مختلف مصلحت است. «مصلحت مردم» ممکن است به دو معنای متفاوت به کار رود:

### ۱. مصلحت کوتاه‌مدت و رفاهی

این مصلحت شامل کاهش درگیری، جلوگیری از کشته شدن افراد، حفظ امنیت شهرها و بازگشت جامعه به وضعیت عادی است. چنین مصلحتی مهم است، اما به‌تنهایی نمی‌تواند ملاک نهایی تصمیم امام معصوم علیه‌السلام باشد. در منظومه فکری شیعه انقلابی، «حفظ دماء» و آرامش، زمانی ارزش ذاتی دارد که اصل دین در خطر نباشد. امام حسین علیه‌السلام در کربلا برای حفظ

دین، جان خود و اصحابش را فدا کرد؛ اگر اصل تقدم آرامش و پرهیز از خون‌ریزی ملاک اول و آخر بود، قیام عاشورا از اساس قابل توجیه نبود.

**۲. مصلحت بلندمدت و دینی**

این مصلحت به حفظ ایمان، استمرار خط امامت، جلوگیری از تحریف اسلام، صیانت از عدالت و باقی ماندن امکان هدایت جامعه مربوط می‌شود. گاهی مصلحت کوتاه‌مدت با بلندمدت تعارض پیدا کند؛ برای نمونه، پذیرش حاکمیت ظالم ممکن است در کوتاه‌مدت درگیری را متوقف کند، اما در بلندمدت به تثبیت ظلم، تحریف دین و سرکوب مؤمنان بینجامد. امام حسن علیه‌السلام با چنین تعارضی مواجه بود. ادامه جنگ، خطر نابودی نیروهای حق را در پی داشت و پذیرش صلح نیز به معنای پایان ظلم معاویه نبود. تصمیم امام بر اساس انتخاب میان «جنگ بد» و «صلح خوب» شکل نگرفت، بلکه انتخابی اضطراری میان پیامدهای دشوار بود. آن حضرت راهی را برگزید که امکان حفظ اصل جریان حق را بیشتر می‌کرد.

در نتیجه، تعبیر دقیق‌تر آن است که امام حسن علیه‌السلام با پذیرش صلح، از مصلحت رفاهیِ کوتاه‌مدت فراتر

رفت و مصلحت دینی و تاریخی امت را در نظر گرفت؛ هرچند کاهش خون‌ریزی نیز یکی از نتایج و ملاحظات این تصمیم بود.

## نسبت صلح امام حسن علیه‌السلام با قیام امام حسین علیه‌السلام

یکی از مهم‌ترین مبانی تحلیل امامیه آن است که میان سیره امام حسن علیه‌السلام و قیام امام حسین علیه‌السلام تعارض ذاتی وجود ندارد. هر دو امام، در شرایط متفاوت، وظیفه واحدی را دنبال می‌کردند: حفظ دین، صیانت از امامت و مقابله با انحراف حکومت اسلامی. در حدیث مشهور آمده است: «الحسن والحسین إمامان قاما أو قعدا»؛[1] «حسن و حسین، هر دو امام‌اند؛ چه قیام کنند و چه بنشینند». مقصود از این تعبیر آن نیست که قیام و قعود از نظر آثار و شرایط یکسان‌اند؛ بلکه نشان می‌دهد تفاوت رفتار ظاهری دو امام، ناشی از تفاوت در مقام امامت یا اختلاف در ارزش‌های آنان نبود. هر دو بر اساس علم، عصمت و تشخیص الهی عمل کردند. تفاوت در شرایط اجتماعی، میزان آمادگی مردم، نوع تهدید و امکان اثرگذاری، صورت رفتار آنان را متفاوت ساخت. بر این اساس:

۱. شیخ صدوق، علل الشرائع، ج ۱، ص ۲۱۱، باب ۱۵۶، ح ۲.

۱. صلح امام حسن علیه‌السلام در شرایط فروپاشی جبهه داخلی و فقدان یاران قابل اعتماد رخ داد.

۲. قیام امام حسین علیه‌السلام در شرایطی رخ داد که حکومت اموی به مرحله‌ای رسیده بود که بیعت اجباری، تثبیت رسمی انحراف و حذف کامل خطوط قرمز دینی را دنبال می‌کرد.

۳. در زمان امام حسن علیه‌السلام، ادامه جنگ می‌توانست به نابودی هسته مرکزی تشیع بینجامد.

۴. در زمان امام حسین علیه‌السلام، سکوت و بیعت می‌توانست به مشروعیت‌بخشی مستقیم به حکومت یزید و پایان نقش اعتراضی امامت منتهی شود.

بنابراین، تفاوت میان صلح و قیام را باید با تفاوت شرایط تحلیل کرد، نه با فرض تقدم همیشگی آرامش یا جنگ.

## صلح امام حسن علیه‌السلام به‌مثابه «نرمش قهرمانانه»

در ادبیات رهبر شهید انقلاب، صلح امام حسن علیه‌السلام با تعبیر «نرمش قهرمانانه» تبیین می‌شود. این تعبیر به معنای عقب‌نشینی منفعلانه، چشم‌پوشی از آرمان‌ها یا اصالت دادن به سازش نیست. «نرمش» در

اینجا یک تغییر تاکتیک برای حفظ هدف راهبردی است؛ و «قهرمانانه» بودن آن به این معناست که امام، تحت تأثیر هیجان عمومی یا فشار تبلیغاتی قرار نگرفت و مسئولیت تصمیمی بسیار دشوار را پذیرفت.

بر اساس این تبیین، صلح امام حسن علیه‌السلام واجد چند ویژگی بود:

**۱. حفظ مرزبندی حق و باطل**

امام با پذیرش پیمان صلح، مشروعیت اخلاقی و دینی معاویه را تأیید نکرد. صلح، به معنای آن نبود که معاویه حاکم عادل یا شایسته خلافت است؛ بلکه واقعیت غلبه سیاسی او را در شرایط اضطراری پذیرفت، بدون آنکه حقانیت آن را تایید کند.

**۲. افشای ماهیت حکومت اموی**

پیمان صلح این امکان را فراهم کرد که معاویه در برابر افکار عمومی، تعهدات خود را نقض کند و چهره واقعی حکومتش آشکار شود. اگر جنگ در شرایط فروپاشی سپاه امام ادامه می‌یافت، معاویه می‌توانست شکست جبهه علوی را به شورش داخلی یا ضعف نظامی نسبت دهد؛ اما پس از صلح، نقض عهدهای او آشکارتر شد.

### ۳. حفظ هسته انسانی و فکری تشیع

یکی از اهداف اصلی صلح، حفظ یاران و نیروهای فکری و اجتماعی شیعه بود. این نیروها بعدها در تداوم اعتراض علوی، مقاومت در برابر امویان و شکل‌گیری زمینه‌های نهضت عاشورا نقش داشتند.

### ۴. انتقال میدان مبارزه

صلح به معنای پایان مبارزه نبود؛ بلکه میدان مبارزه از نبرد نظامی مستقیم به عرصه‌های فرهنگی، اعتقادی، اجتماعی و افشاگرانه منتقل شد. امام حسن علیه‌السلام در دوران پس از صلح، با سخنان، مواضع و تربیت نیروها، به مقابله با مشروعیت‌سازی اموی ادامه داد.

## نقد برداشت صلح‌طلبی مطلق

صلح‌طلبی مطلق، هرگونه جنگ و مقاومت را ذاتاً ناپذیرفتنی می‌داند. اگر صلح امام حسن علیه‌السلام بر اساس چنین منطقی تفسیر شود، ممکن است نتیجه گرفته شود که هرگاه حکومت یا جامعه با هزینه و خون‌ریزی مواجه شد، باید از مقاومت دست بکشد. چنین نتیجه‌ای با سیره کلی اهل‌بیت علیهم‌السلام سازگار نیست.

صلح امام حسن علیه‌السلام تابع شرایط و موازین خاص بود و نمی‌توان آن را به یک قاعده عمومی برای همه زمان‌ها

تبدیل کـرد. از همین‌جا بـاید مـیان دو گـزاره تفاوت گذاشت:

«هـر جنگی ارزش ادامـه دادن نـدارد»؛ ایـن گـزاره می‌تواند درست باشد.

«هرگاه جنگ هزینه‌بر شد، باید صلح کرد»؛ این گزاره با منطق عاشورا و جهاد اسلامی سازگار نیست.

امام حسن علیه‌السلام به دلیل دشـواری یا هزینه‌بر بودن جنگ صلح نکرد؛ بلکه به دلیل فقدان جبهه منسجم، خیانت نیروها، تهدید نابودی هسته تشیع و فقدان امکان تحقق هدف دینی، صلح را پذیرفت. بنابراین، عنصر تعیین‌کننده «هـزینـه» به‌تنهایی نـبود، بلکه نسبت هزینه با نتیجه، تکلیف دینی و امکـان حفظ جریان حق بود.

## عاشورا و نقد صلح‌طلبی مطلق

اگـر حفظ آرامـش و جلوگیری از خـون‌ریـزی را معیار نخست و نهایی رفتار سیاسی امامان بدانیم، توجیه قـیـام عـاشـورا دشـوار خـواهـد شـد. امـام حسین علیه‌السلام به‌خوبی می‌دانست که حرکت او ممکن است به کشته شـدن خـود، خـانـدان و یـارانـش بینجامد. بااین‌حال، در شرایطی که بیعت با یزید به معنای تأیید حکومت

فاسد، تثبیت انحراف و تغییر معیارهای اسلام بود، از پذیرش آن خودداری کرد.

این امر نشان می‌دهد که در اسلام، پرهیز از جنگ یک اصل مطلق نیست. جنگ هنگامی ناپسند است که برای قدرت‌طلبی، انتقام یا منفعت شخصی صورت گیرد؛ اما اگر سکوت و تسلیم موجب نابودی حقیقت، تثبیت ظلم و گمراهی عمومی شود، مقاومت و فداکاری می‌تواند واجب یا دست‌کم تنها راه صیانت از دین باشد.

ازاین‌رو، قیام عاشورا معیار مهمی برای ارزیابی تحلیل‌های صلح امام حسن علیه‌السلام است. عاشورا نشان داد که:

حفظ جان، بر حفظ حقیقت دین، مقدم نیست.

آرامش ظاهری ممکن است به قیمت نابودی ارزش‌های دینی به دست آید.

گاهی خون‌ریزی محدود و آگاهانه، از فساد و تباهی گسترده‌تر جلوگیری می‌کند.

شهادت ممکن است کارکردی تاریخی، تربیتی و افشاگرانه داشته باشد.

معیار تصمیم امام، کمینه‌سازی صرفِ رنج مادی نیست؛ بلکه حفظ حق و هدایت جامعه است.

تفاوت اساسی میان عاشورا و جنگ‌طلبی آن است که قیام امام حسین علیه‌السلام اقدامی آگاهانه، اخلاقی و مبتنی بر تکلیف دینی بود، نه رفتاری احساسی یا قدرت‌محور.

## پاسخ به ادعای تعارض میان صلح و مقاومت

ممکن است گفته شود اگر هدف امام حسن علیه‌السلام مقابله با معاویه بود، چرا حکومت را واگذار کرد؟ پاسخ آن است که مقاومت همیشه در قالب در اختیار داشتن حکومت یا ادامه جنگ نظامی ظاهر نمی‌شود. گاهی حفظ حق با پذیرش موقت عقب‌نشینی سیاسی، عدم ورود به جنگ فرسایشی و تمرکز بر بازسازی فکری و اجتماعی تحقق می‌یابد.

در این نگاه، برای صلح امام حسن علیه‌السلام سه سطح قابل تصور است:

سطح ظاهری: انتقال اداره سیاسی حکومت به معاویه.

سطح حقوقی و سیاسی: سلب مشروعیت اخلاقی از حکومت اموی از طریق شروط مندرج در پیمان صلح.

سطح راهبردی: حفظ اصل امامت و فراهم کردن امکان استمرار جریان علوی.

ازاین‌رو، واگذاری اداره ظاهری حکومت را نباید با تسلیم اعتقادی یا پایان مقاومت یکسان دانست.

در مجموع، اشکال اصلی در تحلیل مورد نقد آن است که آقای سروش محلاتی صلح امام حسن علیه‌السلام را بیش از اندازه در چارچوب «کاهش رنج عمومی و حفظ آرامش مردم» توضیح می‌دهد و نسبت آن را با مصلحت دین، آینده امامت و صیانت از تشیع کم‌رنگ می‌کند. حفظ جان مردم و جلوگیری از خون‌ریزی در تصمیم امام بی‌تردید اهمیت داشت؛ اما این عناصر، بخشی از یک راهبرد کلان‌تر بودند. غایت اصلی، حفظ حقیقت اسلام و جلوگیری از نابودی جریان حق در شرایطی بود که ادامه جنگ می‌توانست به حذف کامل نیروهای مؤمن و تثبیت یک‌سویه روایت اموی بینجامد. در این چارچوب، صلح امام حسن علیه‌السلام و قیام امام حسین علیه‌السلام دو رفتار متعارض نیستند، بلکه دو صورت از یک وظیفه واحداند. امام حسن علیه‌السلام با صلح تحمیلی و تدبیر راهبردی، امکان بقای جریان حق را حفظ کرد؛ امام حسین علیه‌السلام نیز در شرایطی متفاوت، با قیام و شهادت، مرزهای حق و باطل را آشکار ساخت. بنابراین، صلح

امـام حسن علیه‌السلام را نـه مـی‌تـوان بـه «صلح‌طلبی مطلق» فروکاست و نه آن را صرفاً تصمیمی برای تأمین آسایش کوتاه‌مدت جامعه دانسـت؛ بلکه باید آن را تاکتیکی الهی و تاریخی بـرای حفظ دیـن، امامت و آینده تشیع ارزیابی کرد.

# بخش چهارم: تفکیک‌ناپذیری ولایت باطنی و امامت ظاهری و نقد سکولاریزه‌کردن سیره معصوم

در تحلیل‌های ارائه‌شده بر گزاره‌ای تأکید می‌شود که بر اساس آن، امام حسن مجتبی علیه‌السلام «از اداره مستقیم حکومت و خلافت ظاهری دست کشید و آن را واگذار کرد، اما همچنان امامِ برحق، هادی باطنی و حجت الهی برای مؤمنان باقی ماند». این نوع تبیین، با جدا کردن ساحت «حکمرانی و تدبیر امور سیاسی» از ساحت «مرجعیت معنوی، اخلاقی و هدایت باطنی»، می‌کوشد نوعی تفکیک ساختاری میان مقام امامت و منصب حکومت ظاهری برقرار کند؛ به‌گونه‌ای که حکومت را امری عارضی، جداپذیر و قابل واگذاری تلقی کرده و کناره‌گیری از آن را رفتاری اختیاری و مایه تقلیل نیافتن شأن باطنی امام معرفی نماید.

از دیدگاه کلامی، فقه سیاسی و فلسفه تاریخی تشیع اصیل و انقلابی، این نوع صورت‌بندی حاوی

خطای بنیادین است و ناخواسته بستری برای رسوخ نگاه سکولار به نهاد امامت فراهم می‌سازد.

در منظومه معرفتی امامیه، امامت یک منصب الهیِ تام و تجزیه‌ناپذیر است. شأن حاکمیت و ولایت سیاسی، یک وصف عارضی یا قراردادِ قابل تفکیک از مقام امامت نیست، بلکه امتداد طبیعی و شأن اجراییِ ولایت تشریعی و باطنی امام به شمار می‌رود.

**الف) حکومت به‌مثابه جزء لاینفک مأموریت امامت**

بر خلاف دیدگاه‌هایی که حکومت را امری برآمده از بیعت عمومی و جدا از نص الهی می‌دانند، در کلام شیعه، امام منصوب از سوی خداوند برای تمامی شئون جامعه ـ شامل تبیین شریعت، قضاوت، هدایت معنوی و اقامه حکومت عادله و بسط قسط ـ است.

از آنجا که احکام اجتماعی، اقتصادی، قضایی و جهادی اسلام بدون ابزار قدرت و تشکیلات حکومتی معطل می‌ماند، تفکیک مقام معنوی از وظیفه حکمرانی، به معنای ناتمام دانستن طرح دین برای اداره زندگی بشر است. امام خمینی رَحِمَهُ‌اللهُ عَلَیْهِ بر این نکته تصریح می‌کنند و سیاست و عبادت را در اسلام یکی می‌دانند:

«دین اسلام یک دین سیاسی است، یک دینی است که همه چیزش سیاست است حتی عبادتش».[1]

## ب) مشروعیت الهی در برابر امکان تحقق عینی (بسط ید)

باید میان دو مفهوم بنیادین تمایز گذاشت:

حق و صلاحیت حکمرانی (مشروعیت الهی): این حق برای معصوم ثابت، ذاتیِ منصب امامت و غیرقابل اسقاط یا واگذاری است. امام حسن علیه‌السلام هرگز از حق الهی خود برای ولایت بر مسلمین دست نکشید.

امکان عینیِ تحقق حاکمیت (بسط ید و قدرت اجرایی): تحقق خارجی حکومت نیازمند همراهی و نصرت مردم و بصیرت جامعه است. هرگاه جامعه به دلیل دنیاطلبی یا خیانت، امام را یاری نکند، امکان اعمال ولایت سلب می‌شود، نه اینکه امام از شأن حکومتی خود داوطلبانه صرف‌نظر کرده باشد.

بنابراین، امام حسن علیه‌السلام حکومت را «کنار نگذاشت»، بلکه «حاکمیت ظاهری از او غصب شد و ابزار بسط ید از کف او ربوده شد». القای این مفهوم که امام به میل خود و در قالب یک انتخاب آزاد میان ماندن در قدرت و

۱. صحیفه امام، ج ۲، ص ۱۴-۱۵.

پرداختن به هدایت باطنی، دومی را برگزید، تحریفی در فلسفه سیاسی تاریخ شیعه است. برای درک بیشتر این موضوع، توضیح دو نکته ضروری است:

**نکته اول؛** ماهیت غصب: واگذاری اداره جامعه به معاویه، نه یک انتقال قدرت دموکراتیک و مسالمت‌آمیز، بلکه یک «غصب مسلحانه و توطئه‌آمیز» از سوی طاغوت اموی بود. همان‌گونه که در ماجرای سقیفه و غصب خلافت امیرالمؤمنین علیه‌السلام، سکوت و مدارای ۲۵ ساله امام علی علیه‌السلام «کناره‌گیری اختیاری» نامیده نمی‌شود بلکه محصول بی‌یاری و اضطرار بود، صلح امام مجتبی علیه‌السلام نیز عینیتِ غصب خلافت در مواجهه با تفرقه سپاه و نفاق معاویه بود.

**نکته دوم؛** پیامد مفهوم «کناره‌گیری اختیاری»: اگر پذیرفته شود که امام می‌تواند به سادگی و بر اساس مصلحت‌سنجی‌های عافیت‌طلبانه از بار امانتِ حکومت الهی استعفا دهد، این مبنا پدید می‌آید که اداره دنیای مردم را می‌توان به آسانی به جائران و فاسقان سپرد و امام صرفاً به تربیت باطنی افراد در حاشیه سیاست بپردازد؛ این دقیقاً همان تفکر انحرافی «جدایی دین از سیاست» است.

## جهاد مستمر و نظریه «انسان ۲۵۰ ساله» در نقد انزوای سیاسی ائمه

دیدگاه مورد نقد، ناخواسته چنین تصویری ارائه می‌دهد که پس از صلح، دوران حکومت سیاسیِ اهل‌بیت علیهم‌السلام پایان یافت و ایشان به زندگی فردی و ارشاد اخلاقی بسنده کردند. در نقطه مقابل، گفتمان اصیل تشیع امامیه با تکیه بر نظریه «انسان ۲۵۰ ساله»، حیات ائمه معصومین علیهم‌السلام را یک حرکت پیوسته، هدفمند و در راستای مبارزه سیاسی حاد برای تشکیل حکومت عدل الهی تبیین می‌کند:

یکپارچگی استراتژیک: همه ائمه از سال ۱۱ هجری (رحلت پیامبر) تا سال ۲۶۰ هجری (آغاز غیبت صغری)، مانند یک انسانِ با برنامه ۲۵۰ ساله عمل کردند. هدف راهبردی همه آنان، «تلاش برای سرنگونی طواغیت و اقامه حکومت حقه الهی» بود؛ اگرچه تاکتیک‌ها متناسب با شرایط تغییر می‌کرد.

صلح امام حسن علیه‌السلام؛ تغییر فاز مبارزه نه ترک مبارزه: صلح امام حسن علیه‌السلام عقب‌نشینی به حوزه خصوصی نبود، بلکه تبدیل یک «نبرد مستقیم نظامیِ از پیش‌باخته» به یک «مبارزه پنهان، تشکیلاتی و شبکه‌ای» برای کادرسازی و جلوگیری از استحاله پیام

غدیر بود. امام مجتبی علیه‌السلام در دوران حضور در مدینه، تشکیلات هدایت فکری، سازمان وکالت و شبکه مخفی یاران علوی را رهبری می‌کرد تا زمینه برای نهضت آینده فراهم شود.

تکلیف دائمی اقامه عدل: امام معصوم حتی در زمان خلع ید شدن از حاکمیت سیاسی، در مقام «معارض سیاسی فعال» در برابر دستگاه طاغوت قرار دارد، نه یک نظاره‌گر بی‌طرف که با تقسیم قلمرو میان «ملکوت برای خدا و زمین برای قیصر» موافقت کرده باشد.

پیامدهای معاصر؛ خطر مشروعیت‌بخشی به اسلام فردی و محافظه‌کار تفکیک میان ولایت باطنی و امامت ظاهری، صرفاً یک مناقشه تاریخی نیست، بلکه در جهان معاصر آثار راهبردی برجای می‌گذارد:

بسترسازی برای سکولاریسم دینی: پذیرش این مدعا که پیشوای دین می‌تواند حکومت را به ظالمان واگذار کند و در عین حال هدایت دینی آسیب نبیند، بنیان تئوریک نظریه ولایت فقیه و لزوم تشکیل حکومت اسلامی در عصر غیبت را مخدوش می‌کند. این رویکرد به نوعی «سکولاریسم باطنی» منجر می‌شود که در آن، مؤمنان به عبادات و معنویت

فردی سرگرم می‌شوند و اداره معادلات کلان جامعه، سیاست خارجی و اقتصاد را به گفتمان‌های هژمونیک طاغوتی واگذار می‌کنند.

تطهیر تسلیم‌پذیری در برابر استکبار: امام الگوی مبارزه بی‌امان با استکبار در همه شرایط است؛ اگر میدان رزم فراهم باشد با شمشیر (عاشورا) و اگر شرایط نابرابر باشد با درایت و حفظ سنگر کادرها (صلح امام حسن). تبدیل کردنِ صلح به یک اصل در تفکیک دین از حاکمیت، دستمایه جریان‌های تجدیدنظرطلب برای تئوریزه‌کردن تسلیم و سازش در برابر فشارهای بیگانگان خواهد شد.

از مجموع مباحث این بخش می‌توان نتیجه گرفت که امامت منظومه‌ای به‌هم‌پیوسته از هدایت قدسی و زعامت سیاسی است. امام حسن مجتبی علیه‌السلام هرگز از شأن حاکمیتی خویش کناره‌گیری نکرد و هرگز به دوگانه باطلِ «واگذاری حاکمیت ظاهری به طاغوت در ازای حفظ شأن باطنی» تن نداد؛ بلکه با وقوع خیانت‌های گسترده و فقدان پشتیبانی مردمی، بسط ید از حضرت سلب شد و ایشان در چارچوب یک نرمش قهرمانانه، شیوه مبارزه برای حفظ خط اصیل امامت را تغییر دادند.

تقلیل این رخداد به «انصراف داوطلبانه از سیاست» نه‌تنها شـأن عصمت و جامعیت دیـن را مـخدوش مـی‌سـازد، بلکه بـا فلسفه سیاسی اهـل‌بیـت علیهم‌السلام که همان اقامه مستمر قسط، مبارزه با طواغیت و تشکیل جامعه توحیدی است، در تضادی آشکار قرار دارد.

# بخش پنجم: پیامدهای سیاسی روزآمد و نقد تطبیق ناروای سیره با منازعات معاصر

مناقشات پیرامون صلح امام حسن مجتبی علیه‌السلام صرفاً محبوس در متون تاریخی قرن اول هجری نیست؛ بلکه در بستر اندیشه سیاسی معاصر، همواره واجد کارکرد گفتمانی و دلالت راهبردی بوده است. در بیانات و مصاحبه‌های حوزوی-روشنفکری اخیر، به‌ویژه مواضع آقای سروش محلاتی، الگوی صلح امام حسن علیه‌السلام با لحنی تعمیم‌یافته و به‌گونه‌ای طرح می‌شود که پیام سیاسی آن به مخاطب امروز کاملاً آشکار است:

هرگاه اصطکاک سیاسی و تقابل با دشمنان بیرونی به افزایش رنج، تحریم، تورم یا تهدید آسایش عمومی انجامید، حاکمان اسلامی موظف‌اند مصلحت قدرت را کنار گذاشته، از تقابل و استمرار منازعه عقب‌نشینی کنند و حتی در صورت لزوم برای حفظ جان و آرامش

مـردم، تـن بـه سـازش و تسلیم و انـصـراف از مواضع اصولی دهند.

از دیـدگـاه «تـشـیـع امـامـیـه انـقـلابـی»، ایـن شـیـوه از بهره‌برداری هرمنوتیک، فراتر از یک قرائت تاریخی ساده بـوده و متضمن یک «کـاربـردسـازی سیاسی هدفمند» اسـت کـه پیامدهای تخریبی بـر دکترین امنیت ملی، استقلال و مقاومت فکری جهان اسلام بر جای می‌گذارد.

## تـئـوریـزه‌کـردن «سـازش‌پـذیـری» ذیـل ادبـیـات شبه‌فقهی

نخستین نـقـد بـه ایـن دیـدگـاه در شـرایـط کنونی، عـادی‌سـازی عقب‌نشینی و تسلیم در بـرابـر استکبار اسـت. در حالی که قـرآن کریم اصـل اولیه در مواجهه بـا دشـمـنـان کینه‌توز را پـایـداری و نفی سلطه‌پذیری می‌داند: «فَلَا تَهِنُوا وَتَدْعُوا إِلَى السَّلْمِ وَأَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ» (محمد: ۳۵) «پـس سست مشوید و [کـافـران را] به آشتی مخوانید در حالی که شما برترید».

امـروز جـریـان دگـرانـدیـش تـلاش می‌کند بـا تکیه بر صلح امام حسن علیه‌السلام، ادبیات «پرهیز از هزینه دادن» و «مطلوبیت سازش در هر شرایط فشار» را مشروعیت ببخشد. او با تحریف مفهوم نرمش قهرمانانه، آن را به سازشی حقیرانه تنزل می‌دهد.

در منظومه فکری قائد شهید انقلاب، «نرمش قهرمانانه» مانوری تاکتیکی بر پایه حفظ اصول، اقتدار درونی و بستن منافذ فریب دشمن است؛ اما خوانش معاصر لیبرال-حوزوی، آن را به «تسلیم بدون ضمانت»، «امتیازدهی یک‌طرفه» و «توجیه خستگی ناشی از مبارزه» تقلیل می‌دهد. این رویکرد، مبارزه با نظام سلطه را به یک ماجراجویی بی‌حاصل و عامل رنج شهروندان متهم می‌کند.

## قیاس مع‌الفارقِ اقتدار امروز با اضطرار ساباط

بزرگ‌ترین خطای روش‌شناختی در تطبیق روزآمد صلح امام حسن علیه‌السلام، بی‌توجهی به «تفاوت ماهوی مؤلفه‌های قدرت و توازن قوا» میان دوران امامت سبط اکبر علیه‌السلام و مختصات کنونی نظام اسلامی است. این شبیه‌سازی را می‌توان نوعی مغالطه تحلیلی دانست:

الف) وضعیت کوفه و سپاه امام مجتبی علیه‌السلام: «فروپاشی مطلق اجتماعی و خیانت ساختاری»

چنان‌که در بخش‌های پیشین تبیین شد، امام حسن علیه‌السلام در لحظه انتخاب صلح با شرایطی روبرو بود که:

فرماندهان ارشد میدانی (نظیر عبیدالله بن عباس) با دریافت درهم و دینار به اردوگاه اموی پیوسته بودند.

ستون پنجم دشمن در تمام رده‌های حکومتی نفوذ کرده و اراده جامعه را از درون تهی کرده بود.

بدنه سپاه، مرکب از خوارج تندرو، منافقان، قبیله‌گرایان سودجو و عافیت‌طلبان خسته از جنگ‌های جمل و صفین و نهروان بود که حتی به خیمه خودِ امام حمله کردند و سجاده از زیر پای ایشان کشیدند و ران پای مبارک را با خنجر شکافتند.

عدم تمایل مردم به جنگ چنان عریان بود که پس از خطبه حضرت و دعوت از مردم برای جهاد و مبارزه، سکوتی مرگبار مسجد کوفه را فراگرفت.

در چنین وضعیتی، پافشاری بر ادامه نبرد نه شهادتی عزت‌بخش همچون کربلا، بلکه «تسهیل اسارت امام، ذبح آخرین بقایای تشیع و دست‌بسته تسلیم شدن به معاویه» بود.

ب) اقتدار بازدارنده نظام اسلامی و عمق راهبردی جبهه مقاومت در عصر حاضر در مقایسه، جهان اسلام و جمهوری اسلامی امروز در شرایطی کاملاً متفاوت با ساباط مدائن قرار دارد:

حاکمیت بازدارندگی نظامی و راهبردی: وجود توان دفاعی موشکی، دسترسی به فناوری‌های راهبردی و

شکل‌گیری یک شبکه به هم‌پیوسته از قدرت‌های منطقه‌ای و مردمی (محور مقاومت).

پایگاه اجتماعی منسجم و نیروهای مؤمن به آرمان انقلاب اسلامی: وجود بدنه مؤمن، شهادت‌طلب و وفادار در میان توده‌های مردم که فداکاری‌های دوران دفاع مقدس، دفاع از حرم و ایستادگی در برابر سخت‌ترین فشارهای اقتصادی گواه روشنی بر زنده بودن روحیه مقاومت است؛ امری که امام حسن علیه‌السلام حسرت داشتن حتی چند نفر از آنان را داشت.

نبود بن‌بست هویتی: امروز تقابل با استکبار، یک جنگ بازدارنده برای تثبیت هویت و استقلال است، نه حرکت در تاریکیِ ناشی از نیرنگ و نفاق که چهره آن شناخته‌شده نباشد.

قیاس کردن جامعه‌ای برخوردار از صدها هزار رزمنده وفادار و عقبه ژئوپلیتیک با لشکری که فرماندهانش به سوی دشمن فرار می‌کردند، خلطی آشکار و مصداق کامل آدرس غلط دادن در تحلیل ژئوپلیتیک است.

پیامدهای خسارت‌بار ارسال علامت ضعف به اتاق‌های فکر دشمن

فراتر از جنبه‌های نظری، بازتولید چنین ادبیاتی در

عرصه عمومی و سیاسی پیامدهای عملی و زیان‌باری برای منافع ملی به همراه دارد:

ارسال نشان ضعف و انفعال: هنگامی که صاحب‌نظران مذهبی و سیاسی به‌صورت مکرر صلح تحمیلی و سازش را نسخه علاج مشکلات معاصر معرفی می‌کنند، طرف‌های تخاصم در اتاق‌های فکر واشنگتن و تل‌آویو به این جمع‌بندی می‌رسند که راهبرد «فشار حداکثری»، تحریم و ارعاب جواب داده و جامعه ایران به نقطه تسلیم (لحظه ساباط) نزدیک شده است. این محاسبه غلط، نه به صلح بلکه به تشدید تحریم‌ها و جسورتر شدن دشمن در تهاجم می‌انجامد.

خلع سلاح روانی جامعه و نخبگان: تقلیل مقاومت به «اصرار حاکمان بر حفظ صندلی قدرت» و تصویر کردن سازش به منزله «عقلانیت اخلاقی و دلسوزی برای مردم»، جامعه را دچار تزلزل اراده، بی‌اعتمادی به اهداف ملی و استحاله‌پذیری هویتی در برابر تهاجم ترکیبی می‌کند.

## مقاومت انقلابی در برابر صلح‌طلبی توهمی

در دستگاه محاسباتی مکتب تشیع، صلح و جنگ

هیچ‌کدام اصالت ذاتیِ بی‌قید و شرط ندارند؛ بلکه «عزت، استقلال، صیانت از اسلام و سد کردن نفوذ کفر» دارای اصالت است. همان‌طور که امام خمینی رحمه‌الله‌علیه با صراحت فرمودند:

«صلحی که آنها می‌گویند با صلحی که اسلام می‌خواهد، این دو با هم متضادند... اسلام صلح می‌خواهد، اما با صلحی که با امثال صدام باشد، با صلحی که با اسرائیل باشد، موافق نیست؛ برای اینکه صلح با اینها، یعنی اسارت اسلام».[1]

از این رو، نسخه «صلح به هر قیمت» نه تنها جامعه را به رفاه و امنیت ادعایی نمی‌رساند، بلکه به تکرار تجربه تلخ پس از صلح امام حسن علیه‌السلام منجر می‌شود؛ یعنی تسلط بلامنازع دشمن، نقض تمام تعهدات، ذبح عزت جامعه و حذف تدریجی استقلال کشور. راهبرد اسلام ناب، «بازدارندگی از موضع قدرت» است تا دشمن اساساً طمع تهاجم و تحمیل اراده را از سر بیرون کند.

تطبیق یک‌سویه ماجرای صلح سبط اکبر پیامبر علیه‌السلام با مناسبات بین‌المللی امروز، خطایی آشکار ناشی

۱. صحیفه امام، ج ۱۷، ص ۲۵۷.

از توهم تطبیق شرایط و غفلت از مؤلفه‌های مادی و معنوی قدرت در عصر حاضر است. امام حسن علیه‌السلام اگر صلح کرد، به دلیل فقدان سپاه و ضرورت حفظ نسل باقی‌مانده مؤمنان بود؛ در حالی که القای شرایط مشابه برای کشوری که از قله‌های راهبردی مقاومت برخوردار است، تلاشی ناخواسته برای تئوریزه‌کردن تسلیم، مهار ابزارهای قدرت ملی و تبدیل کردن «تحمیل صلح» به «فضیلت اخلاقی» است.

عبرت حقیقی از صلح امام حسن علیه‌السلام در عصر حاضر، نه آماده شدن برای تسلیم، بلکه «بصیرت‌افزایی، صیانت از انسجام درونی، جلوگیری از نفوذ ستون پنجم و حفظ آرایش مقاومت» است تا امت اسلام هرگز بار دیگر به پرتگاه ناگزیرِ ساباط مدائن سقوط نکند.

## نتیجه‌گیری

بررسی این دیدگاه درباره صلح امام حسن مجتبی علیه‌السلام نشان می‌دهد که اختلاف موجود، صرفاً اختلافی در گزارش یک واقعه تاریخی نیست؛ بلکه به دو شیوه متفاوت برای فهم امامت، حکومت، مصلحت، مقاومت و نسبت دین با سیاست بازمی‌گردد. در یک قرائت، صلح امام حسن علیه‌السلام عمدتاً اقدامی برای جلوگیری از خون‌ریزی، کاهش هزینه‌های اجتماعی و ترجیح آرامش مردم بر استمرار منازعه معرفی می‌شود. در قرائت دیگر، یعنی گفتمان اسلام ناب و انقلابی، این صلح در متن یک مأموریت جامع الهی و در شرایط اضطرار تاریخی تحلیل می‌شود؛ مأموریتی که غایت آن حفظ دین، استمرار امامت، صیانت از هویت تشیع و افشای ماهیت حکومت اموی بود.

نخستین یافته این تحقیق آن است که صلح امام حسن علیه‌السلام را نمی‌توان به‌سادگی «کناره‌گیری داوطلبانه از قدرت» دانست. امام معصوم علیه‌السلام از حق الهی خویش برای ولایت و هدایت جامعه صرف‌نظر نکرد، بلکه در نتیجه خیانت نیروهای داخلی، فروپاشی انسجام سپاه، نفوذ عوامل اموی، فقدان یاران پایدار و تهدید نابودی جبهه حق، امکان اعمال عملی حکومت از ایشان

سلب شد. بنابراین، باید میان حق حاکمیت و امکان تحقق خارجی آن تمایز گذاشت. حق امامت و ولایت قابل واگذاری نیست؛ آنچه در ماجرای صلح تغییر کرد، شرایط عینی اعمال حکومت بود، نه حقیقت امامت یا مشروعیت الهی امام.

دوم آنکه، هدف صلح را نمی‌توان صرفاً در چارچوب «حفظ جان مردم» یا «تأمین آرامش عمومی» توضیح داد. حفظ دماء و کاهش رنج اجتماعی در منطق اسلامی ارزشمند است، اما این ارزش‌ها در سلسله‌مراتب اهداف دینی، مطلق و مستقل از حقیقت دین نیستند. اگر آرامش موقت ظاهری به نابودی ایمان، تثبیت ظلم یا تحریف شریعت بینجامد، نمی‌تواند مصلحت نهایی تلقی شود. ازاین‌رو، مصلحت مورد نظر امام حسن علیه‌السلام را باید در سطحی عمیق‌تر، یعنی مصلحت حفظ دین و بقای جریان حق، فهم کرد. کاهش خون‌ریزی در این تصمیم، بخشی از یک راهبرد کلان برای جلوگیری از نابودی تشیع بود، نه نشانه تقدم همیشگی رفاه مادی بر مقاومت دینی.

سوم آنکه، صلح امام حسن علیه‌السلام و قیام امام حسین علیه‌السلام دو رفتار متناقض یا ناشی از دو رویکرد متفاوت به دین و سیاست نیستند. این دو،

صورت‌های متفاوت یک رسالت واحدند. هر دو امام در پی حفظ اسلام اصیل، پاسداری از امامت و مقابله با انحراف حکومت بودند؛ اما تفاوت شرایط تاریخی، نوع تهدید و میزان امکان اثرگذاری، تاکتیک آنان را متفاوت ساخت. امام حسن علیه‌السلام در شرایطی که ادامه جنگ می‌توانست به نابودی کامل هسته مؤمنان منجر شود، صلح تحمیلی را پذیرفت؛ امام حسین علیه‌السلام نیز در شرایطی که سکوت و بیعت به معنای مشروعیت‌بخشی به انحرافی آشکار بود، راه قیام و شهادت را برگزید. بنابراین، حدیث «الحسن والحسین إمامان قاما أو قعدا» نشان می‌دهد که قیام و قعود، هر دو می‌توانند در خدمت یک هدف الهی قرار گیرند و ارزش آنها به تناسب شرایط و تکلیف تاریخی‌شان وابسته است.

چهارم آنکه، نمی‌توان ولایت باطنی را از امامت ظاهری و مسئولیت اجتماعی امام جدا کرد. امامت در اندیشه شیعه، صرفاً مقام معنوی یا مرجعیت اخلاقی فردی نیست؛ بلکه شأنی جامع است که هدایت دینی، قضاوت، اقامه عدالت، مبارزه با طاغوت و اداره جامعه را نیز دربرمی‌گیرد. امام حسن علیه‌السلام پس از صلح، به یک شخصیت منزوی و صرفاً معنوی تبدیل نشد؛ بلکه با

تغییر میدان مبارزه، به صیانت از مبانی امامت، تربیت نیروها، افشای چهره اموی و حفظ شبکه اجتماعی و فکری تشیع ادامه داد. از این منظر، صلح به معنای ترک مسئولیت سیاسی نبود؛ بلکه تغییر روش مبارزه از جنگ مستقیم به مقاومت فکری، فرهنگی و تشکیلاتی بود.

پنجم آنکه، تعمیم شتاب‌زده صلح امام حسن علیه‌السلام به منازعات معاصر می‌تواند پیامدهای سیاسی و معرفتی مهمی داشته باشد. اگر هرگونه فشار، هزینه اقتصادی یا نارضایتی اجتماعی به‌عنوان نشانه ضرورت عقب‌نشینی تفسیر شود، شرایط استثنایی صلح امام حسن علیه‌السلام به نسخه‌ای عمومی برای سیاست‌گذاری تبدیل خواهد شد. چنین رویکردی ممکن است به عادی‌سازی سازش، تضعیف روحیه مقاومت و تحمیل ادبیات «صلح به هر قیمت» بینجامد. گفتمان اسلام ناب و انقلابی در برابر این برداشت تأکید می‌کند که میان جامعه‌ای گرفتار فروپاشی داخلی و نظامی برخوردار از ظرفیت‌های دفاعی، اجتماعی و راهبردی، نمی‌توان این‌همانی برقرار کرد. قیاس وضعیت امروز با اضطرار ساباط مدائن تنها زمانی معتبر است که عناصر اصلی آن وضعیت، یعنی فقدان یار، فروپاشی

فرماندهی، خیانت گسترده و خطر نابودی کامل جبهه حق، احراز شده باشد.

بر این اساس، عبرت سیاسی از صلح امام حسن علیه‌السلام نه دعوت به تسلیم در برابر فشار، بلکه هشدار نسبت به عواملی است که یک جامعه را به نقطه اضطرار می‌رسانند. مهم‌ترین این عوامل عبارت‌اند از: تفرقه داخلی، نفوذ دشمن، دنیاطلبی خواص، ضعف بصیرت عمومی، فرسایش سرمایه اجتماعی، بی‌اعتمادی میان مردم و مسئولان و ناتوانی در حفظ نیروهای مؤمن و کارآمد. بنابراین، راه جلوگیری از تکرار صلح تحمیلی، تقویت ایمان، انسجام اجتماعی، عدالت، کارآمدی، استقلال و افزایش قدرت بازدارندگی است.

در نهایت می‌توان گفت صلح امام حسن علیه‌السلام نه نماد اصالت رفاه بر دین است و نه الگویی برای کناره‌گیری همیشگی از مقاومت. این صلح، تصمیمی دشوار و تحمیلی در شرایطی بود که ادامه جنگ، امکان نابودی اصل جریان حق را افزایش می‌داد. امام مجتبی علیه‌السلام با پذیرش این صلح، از آرمان امامت دست نکشید؛ بلکه برای حفظ آن، صورت مبارزه را تغییر داد. معاویه حکومت ظاهری را به دست آورد، اما نتوانست مشروعیت دینی و حقیقت امامت را از میان ببرد. در

نقطه مقابل، امام حسن علیه‌السلام با حفظ هویت جبهه حق و آشکار کردن پیمان‌شکنی امویان، زمینه تاریخی تداوم نهضت علوی را فراهم ساخت.

بنابر این، تحلیل صلح امام حسن علیه‌السلام باید بر پایه سه اصل انجام گیرد: تفکیک مشروعیت از قدرت بالفعل، تقدم مصلحت دین بر رفاه کوتاه‌مدت، و پیوستگی صلح و قیام در مسیر واحد حفظ اسلام و امامت. بر اساس این اصول، صلح امام حسن علیه‌السلام را باید «نرمش قهرمانانه و تاکتیکی برای حفظ جبهه حق» دانست، نه «کناره‌گیری اختیاری از حکومت»، «صلح‌طلبی مطلق» یا «توجیه دینی برای سازش در برابر هر فشار سیاسی».

## فهرست منابع


۱. ابـن اثیـر ابـن جـزری، ابوالحسن علی بـن محمد شیبانی جزری، الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۴۰۴–۴۰۵.

۲. شیخ مفید، محمد بن نُعمان، الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ج ۲، ص ۱۳.

۳. ابوالفرج اصفهانی، علی بن حسین اموی قرشی، مقاتل الطالبیین، ص ۴۵.

۴. خمینی، روح الله، صحیفه امام، ج ۲، ص ۳۷۱.

۵. شیخ صـدوق، ابوجعفر محمد بن بابِوَیْه قمی، علل الشرائع، ج ۱، ص ۲۱۱، باب ۱۵۶، ح ۲.

۶. https://fa.shafaqna.com/news/۲۳۲۰۰۹۶/

## شماره های پیشین ردّیه:

- ردیّه ۱: تزاحم اختیارات رئیس جمهور و ولی فقیه
- ردیّه ۲: عزاداری و بررسی روایات نهی از آن
- ردیّه ۳. اتهام جواز خشونت با اسرا در اسلام
- ردیّه ۴. اسلام منهای روحانیت و روحانیت منهای سیاست
- ردیّه ۵: مشروعیت مقاومت
- ردیّه ۶: دو دولت برای فلسطین
- ردیّه ۷: قیام‌ها و حکومت‌های پیش از ظهور
- ردیّه ۸: حجاب و مسأله الزام به آن در حکومت اسلامی
- ردیّه ۹: معاویه و اسلام اموی در تقابل با اسلام نبوی
- ردیّه ۱۰: حماسه ایرانیان و دوگانه ملت - امت
- ردیّه ۱۱: مقاومت یا سازش در مواجه با دشمن
- ردیّه ۱۲: دین در خدمت انسان یا انسان در خدمت دین
- ردیّه ۱۳:مسأله حل نشدنی ما و آمریکا